

شرق روزنامه

تماشاخانه

گزارشی از اجرای «کشتن کفترچاهی»

دومینوی جنون

عسل عباسیان

در تاریکی، صدای آشنای مردی می‌گوید: «هیچ آسبی با پای شکسته نمی‌تونه بدوئه، هیچ پرنده‌ای با بال شکسته نمی‌تونه پیره. سگی که روده‌هاش رو به ندنون گرفته فقط می‌تونه زوزه بکشنه. هیشکی برای به همچین چیزایی نباید گریه کنه. این گریه به درد هیچ‌کس نمی‌خوره. به جای ربختن اشک باید به فکر تموم‌کردن بود، فکر به آخر رسوندن این درد و رنج و عذاب...، آسبی که زمین می‌خوره رو باید راحت کرد. پرنده‌ای که بالش شکسته رو باید راحت کرد. سگی که روده‌هاش رو به دندون گرفته رو باید راحت کرد...».
- این جملات، در آغاز نمایش با صدای آتیلا پسیانی، انگار مانیفست دخترانی می‌شود که به «کشتن کفترچاهی» عزم کرده‌اند؛ به کشتن زنی که سرطان دارد و به عقیده آنها باید از زندگی خلاص شود. آنها می‌خواهند اثر بیماری را از روی زمین پاک کنند و در این راه این بار پیمان خواهری، جای پیمان برادری را می‌گیرد: «خواهریم باهم برای همیشه. در تاریکی و روشنائی. در شادی و غم. جدایی بین ما نیست. می‌مانیم در کنار هم. زندگی می‌کنیم برای هم. می‌میریم برای هم». خواهرکشی نیز همچون برادرکشی، چندی بعد، مازاد این پیمان می‌شود؛ و پیمانی که بر سر مرگ است و خون، ناگزیر گریبان خواهرشدگان را هم می‌گیرد و قتل از پس قتل، حمام خون به راه می‌اندازد. نمایش عریان خشونت در مقابل انتظار تماشاگران، در تازه‌ترین اثر نمایشی کمپانی تئاتر آفتاب با کارگردانی رضا حداد که در سالن تازه‌تأسیس آفتاب واقع در چهارراه جهان‌کودک روی صحنه می‌رود، شاید آشنایی‌زدایی تئاتر، در حافظه بصری ماست. سال‌هاست رضا حداد با استفاده از تکنیک‌های به‌روز تئاتر دنیا، امکاناتی را روی صحنه فراهم می‌کند، که برای مخاطب ایرانی تازه‌گی دارند. در نمایش «کشتن کفترچاهی» نیز، صدا و تصویر سه‌بعدی، طراحی بدیع صحنه و نسبت صحنه و جایگاه تماشاگر، همچنین اتفاقاتی که حین اجرا، روی صحنه رخ می‌دهند، همگی حکایت از اتفاقی نو در عرصه هنرهای نمایشی دارند. در این تئاتر که با گروهی از بازیگران جوان شامل سعیده آجرلی، درسا ابوالفضلنی، مانده اسداللهی، سونیا اسماعیلی، پردیس احدیه، آذین نظری، نقیسه زارع، ستاره ملکی و یاسمن میرزایی روی صحنه می‌رود، بار دیگر جادوی دیالوگ نویسی محمد چرمشیر بر همگان عیان می‌شود، آنجا که باز صدای آتیلا پسیانی، به گوش می‌رسد: «چرک و خون و کثافت زیر پوستی که همه چی رو پنهون کرده، روی این پوست باید دست کشید، باید آزش لذت بُرد. باید گرامش رو زیر انگشت‌ها حس کرد... اینه زنده بودن. اینه زندگی. کثافتی که زیر گرما و لذت پنهونه... نباید گذاشت هیشکی اون کثافت رو نگاه کنه. نباید گذاشت هیشکی اون کثافت رو نشئون بده. حتی به قیبت خشونت و مرگ. این دیگه اسمش خشونت نیست، مواظبت‌کردن از زندگیه. خدا دنیا رو این‌جوری دوست داره، بی‌کثافت، بی‌عیب». اما این نمایش برخلاف دیگر تجربه‌های حداد، روایتی خطی را بی می‌گیرد. این کارگردان درباره شیوه شکل‌گیری متن اجرا توضیح می‌دهد: «من اوقای چرمشیر همیشه با گفت‌وگو به ایده‌ای برای اجرا می‌رسیم و کانسیتی که مدنظر داشتیم برای اینکه تئاتری بسازیم درباره بچه‌های دهه ۷۰ و کسانی که گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند و دست به اقداماتی می‌زنند، مثل داعش و...، آقای چرمشیر قسمت‌هایی را نوشتند، با هم گفت‌وگو کردیم و بعد اتود زدیم و مثل همیشه ایشان سر تمرین آمدند و توانایی بازیگرا را سنجیدند و با توجه به مجموع این اتفاقات، نمایش‌نامه نهایی را آماده کردند و نمایش ما شکل گرفت». اما الگوی حداد و چرمشیر برای شکل‌دادن وضعیت شخصیت‌های این نمایش چه بوده؟ حداد می‌گوید: «ما تحقیقات اینترنتی زیادی داشتیم که به ما کمک کرد. گروه‌های بین‌المللی را که دست به کارهای خشونت‌بار می‌زنند جست‌وجو کردیم، مانیفست‌هایشان را خواندیم و با ذهنیتشان آشنا شدیم. مثلا داعش یکی از گروه‌هایی بود که مورد مطالعه قرار دادیم. با در آمریکا گروهی بودند که دقیقاً کارشان کشتن بیچاران بود و ما درباره آنها هم تحقیق کردیم». روان‌گویی این شخصیت‌های خشن، روی صحنه نمایش حداد اتفاق می‌افتد. واگویه‌های دختران دهه هفتادی حاضر در «کشتن کفترچاهی»، از تسلسلی که در آن گرفتار آمده‌اند و گستاخانه خشونت‌ی ناشی از وسواس و اضطراب و عدم امنیت را در مقابل دیدگان ما به نمایش می‌گذارند، شاید تلنگری باشد به آنان که هویت یک نسل را، به برداشت خود از عادات روزمره آنها تقلیل می‌دهند. شاید آنها با تماشای دومینوی جنون در این نمایش، به کاتارسیسی دست یابند که قضاوت‌ها را کمرنگ کرده و مقدمه‌ای برای آسیب‌شناسی «وضعیت موجود» فراهم می‌کند.

روزنه آبی

«افسانه بیر» به دانشجویان تخفیف می‌دهد

شرق: نمایش «افسانه بیر» برای رفاه و حمایت از دانشجویان و ایجاد زمینه مناسب‌تر برای ایشان، دانشجویان تمامی رشته‌های دانشگاهی و همچنین تمامی هنرجویان مؤسسه‌های آموزش آزاد هنری، ازجمله مؤسسه فرهنگی- هنری کارنامه، کانون استاد سمندریان، مدرسه آزاد کارگاه فیلم مسعود کیمیایی و کارگاه آزاد بازیگری امین تارخ می‌توانند برای دیدن نمایش افسانه بیر از ۴۰ درصد تخفیف ویژه به صحنه با حضوری و با مراجعه به گیشه تئاتر باران استفاده کنند.نمایش افسانه بیر که برگرفته از نمایش‌نامه‌ای به قلم داریوفو و ترجمه صدرالدین زاهد است، با استفاده و تلفیقی از تکنیک‌های تئاتر ایرانی- شرقی و به نگاهی طنز بیان می‌شود. تئاتر افسانه بیر که در سال ۹۰ به عنوان پر مخاطب‌ترین نمایش محیطی سال انتخاب شد و از جمله آثار موفق اجراشده در تئاتر شهر بوده است، در بازگشت مجدد به صحنه با طراحی و کارگردانی هادی عامل هر شب ساعت ۲۰:۳۰ در مجموعه تئاتر باران پذیرای حضور مخاطبان است.گفتنی است دانشجویان و هنرجویان علاقه‌مند به استفاده از این تخفیف ویژه باید در هنگام دریافت بلیت از گیشه مجموعه تئاتر باران کارت دانشجویی یا معرفی‌نامه معتبر از مؤسسه آموزشی خود ارائه دهند.سایر مخاطبان به آدرس www.tiwall.com مراجعه کنند.

پلاتو

نگاهی به ۲ نمایش نوشته وکار احسان گودرزی

واگویه‌های درد و تنهایی

سحر سلطانی

تک‌گویی نمایشی در زمانه ما کارکرد بسیاری می‌تواند داشته باشد و این به‌دلیل انزوا و تنهایی برخی از مردمان و همچنین افزایش اختلال‌های روانی است. احسان گودرزی، نویسنده و کارگردان جوان، این روزها دو نمایش را در تالار مستقل تهران اجرا می‌کند که در هر دو نیز ابعادی از مسائل و بیماری‌های روانی انسان امروز -البته در ایران معاصر- ما- مورد کنکاش نمایشی قرار می‌گیرد.

در مثل شلوار جین آبی، یک مرد را که احتمال همسر پزشکش را به انگیزه یک تصادف خیابانی و نزاع دوسویه از دست داده است، می‌بینیم و او واگویه‌هایش به روابط اجتماعی و معضلاتی که در این روابط موج می‌زند، اشاره می‌کند. بخشی از این معضلات ریشه در خانواده و تبار ما دارد و بخشی دیگر هم ناهمگنی بسیاری از پدیده‌های نوین با همان خصایص و ویژگی‌های روانی است که ریشه در ناخودگاه جمعی ما دارد و این خود سد محکمی است که ما را با تردیها و چالش‌های عجیبی مواجه می‌کند؛ با آنکه پدر پسر تحصیل‌زده و معلم تاریخ است و آن‌قدر تاریخ را خوانده که دیگر دچار آلزایمر شده است و در این فراموشی همه‌چیز، بارها هر بخش از تاریخ را واگویه می‌کند. انگار خود پسر نیز از آن مرد محروم پدر حال خوش‌تری ندارد و او هم بارها تکرار می‌کند واگویه‌هایش را بی‌آنکه بداند، لحظاتی پیش همان را برایشان گفته است.

اسلحه ناموس سته، درباره مسائل ناموسی است و البته از ذهنی که پیرو سنت‌های دینی و عرف اجتماعی است. مرد جوانی که می‌بندارد با دختری که قبلاً نامزدش بوده و اکنون زن مرد دیگری است و شوهر این دختر، به تالار مستقل تهران آمده تا نمایشی را ببیند. ارضای لحظه‌ای سر به شانه دختر می‌گذارد، مرد متوجه می‌شود و با سلیلی، جوان را تنبیه می‌کند، و جوان را ترسو خطاب می‌کند، محسن همان جوان است که الان استوار یکم است و حالا در گبرودار همین تئاتر دیدن و دیگر ماجراها خیال‌بافی می‌کند. بستر رویدادها و نوع مواجهه معلوم است. می‌دانیم دخترت را از دیگر موقعیت‌های خیال‌بافی می‌کند، و این خود ما را با نگاهی جست‌وجوگر و خلاق همراه و امیدوار می‌کند که بهتر از اینها هم خواهد نوشت و هم کار خواهد کرد. هرچند در تجربه نوشتاری بلند صورتی که برای آروند دشت‌آرای آن را نوشته بود، با شکست مواجه شده بود، چون در آنجا نه خلاقیتی دیده می‌شد و نه تفکری و نه گره‌ای از جامعه‌گشوده می‌شد.



گفت‌وگوی لوموند باپدرو آلمودوار

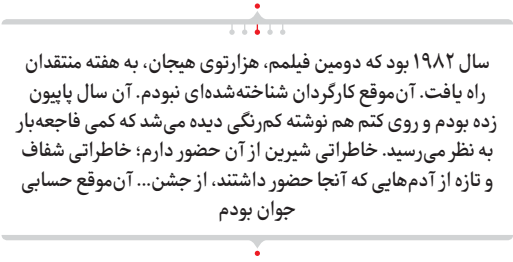
«جولیتا» از درون من شکل گرفته است

ترجمه: سجاد فیروزی

رابطه والدین – فرزند از دید فرزند مورد بررسی قرار گرفته بود. اینجا سوزه فیلم درباره بزرگ‌سالان است؛ مسئولیت‌های آنها، احساس گناهشان و چیزهایی که پشت سر گذاشته‌اند...

دقیقا همین‌طور است. البته دلیل انتخاب این سوزه فقط سن‌وسالم نیست بلکه وضعیت روحی‌ای که این روزها دارم هم در آن دخیل بوده است. در فیلم‌های من مادران زیادی بوده‌اند: در ولوور، همه‌چیز درباره مادرم، کل اسرار من، پاشنه بلند و... همه این مادران مرجعی داشته‌اند که مادر خودم با زنان هم‌نسلش بوده‌اند و دیدی که آنها نسبت به زندگی داشته‌اند را تداعی کرده ولی «جولیتا» و انزوایی که این زن در آن گیر کرده مرععش خودم هستم. او از درون من شکل گرفته است.

❖ از فیلم «هزارتوی هیجان» تا «جولیتا»، می‌شود گفت ما از لذت به احساس گناهی که این لذت را به وجود آورده رسیدهایم؟
بین این دو فیلم، اتفاقی که افتاده ۳۴ سال است... باین‌حال لذت هنوز وجود دارم. من سعی کرده‌ام در این فیلم نشان بدهم برداشت از زندگی مرتبط



با برداشت از مرگ است. پایان چیزهایی که وجود دارند مثل دو روی یک سکه هستند... با این فیلم می‌خواستم زانرها را تغییر بدهم و این میل به تغییر نشست‌گرفته‌ا از گذر زمان هست. چیزی غریزی مرا به ساخت چنین فیلمی سوق داد؛ فیلمی که درامی واقعی بدون ذره‌ای طنز و شوخی باشد، نه یک فیلم ملودرام. جولیتا فیلمی است که داستان یک شکست را تعریف می‌کند؛ زندگی شکست‌خورده جولیتا که احساس گناه می‌کند، احساس گناهی که از مادر به دختر مثل یک بیماری روحی منتقل شده است. احساس گناه موردی است که بیش از هرچیزی به آن علاقه‌مندم ولی هیچ ارتباطی بین لذت و احساس گناه وجود ندارد.

❖ و در فیلم‌ها شما به نظر می‌رسد که دست سرنوشت همه‌جا وجود دارد. سرنوشت یک اِلمان اساسی در فیلم جولیتا است؛ سرنوشت تاریک و

پدرو آلمودوار ۶۶ساله، در جشنواره «کن» امسال با فیلم «جولیتا» حضور پرقدرتی دارد. این کارگردان اسپانیایی با فیلم تازه‌اش که به نظر پخته‌تر از بقیه فیلم‌هایش است تم‌های درد، لذت، خانواده و مادری را که غرق در موضوع مسئولیت‌پذیری و احساس گناه هستند به تصویر کشیده است. آلمودوار به‌تازگی گفت‌وگویی با «لوموند» کرده که خلاصه‌ای از آن را از نظر می‌گذرانید.

❖ در کن پنج‌بار در بخش اصلی حاضر بوده‌اید و یک‌بار هم به‌عنوان داور حضور در جشنواره را تجربه کرده‌اید. دیگری می‌شود گفت که شما پای ثابت جشنواره کن هستید...

قبل از اینکه در سال ۹۹ فیلم «همه‌چیز درباره مادرم» در جشنواره کن انتخاب شود، من همه فیلم‌هایم را عرضه کرده بودم ولی آنها هرگز جدی‌شان نگرفته بودند. چیزی که شما می‌گویید درست است ولی مطمئنا من در جشنواره‌های کن زیادی هم غایب بودهام.

❖ اصلا این جشنواره برای شما اهمیتی دارد؟

مطمئنا مهم است. فراموش نکنید من یک سری از آدم‌ها را فقط در کن ملاقات می‌کنم، البته شاید برای کارگردانی به سن من این حضور بیشتر خطرناک باشد.

❖ خطرناک باشد؟

ببینید؛ اگر فیلم یک کارگردان سرشناس در کن با استقبال بدی مواجه شود خیلی بیشتر از اینکه با استقبال خوب مواجه شود سروصدا می‌کند....

❖ اولین حضورتان در جشنواره کن را به خاطر دارید؟

دقیقا. سال ۱۹۸۲ بود که دومین فیلمم، هزارتوی هیجان، به هفته منتقدان راه یافت. آن‌موقع کارگردان شناخته‌شده‌ای نبودم. آن سال پاپیون زده بودم و روی کتم هم نوشته کمرنگی دیده می‌شد که کمی فاجعه‌بار به نظر می‌رسید. خاطراتی شیرین از آن حضور دارم؛ خاطراتی شفاف و تازه از آدم‌هایی که آنجا حضور داشتند، از جشن... آن‌موقع حسابی جوان بودم.

❖ آن‌موقع جوان بودید ولی حالا فکر می‌کنید فیلم جولیتا پختگی لازم را دارد؟
بله، دقیقا برعکس فیلم هزارتوی هیجان.

❖ ولی اینجا هم باز موضوع فیلم درباره مادری است که از کارش استعفا داده....

بله، استعفا داده ولی بیشتر به خاطر زنده‌ماندن است. از این گذشته او بعدا متوجه می‌شود که فراموشی ممکن نیست، چون حافظه سر جایش است و خاطرات، هرچند دردناک، به قوت خودش باقی است.

❖ برخلاف فیلم‌ها اخیرتان که در آنها موضوع خانواده مطرح بود یا اینکه

کارن بلیکسن، شهروزاد قصه‌گوی دانمارک

همایش مولانا برگزار می‌شود و به‌زودی در مرکز فرهنگی شهرکتاب دو نشست و سمینار برای هانس کریستین آندرسن و ادبیات کودک و نوجوان در ایران و دانمارک و همچنین برای کی‌پرکگور برگزار می‌شود و روابط فرهنگی ایران با کشورهای حوزه اسکاندیناوی، به‌ویژه دانمارک و سوئد گسترش می‌یابد. دنی عنان، سفیر دانمارک در تهران، با بیان اینکه ما اینجا کرده‌م آمده‌ایم تا از کتاب و مطالعه سخن بگوییم، گفت: زمانی که به آفریقا سفر کرده بودم، داستان‌های کارن بلیکسن که آنها را پیش‌تر خوانده بودم، مدام در برابرم زنده می‌شدند. کلاوس پترسون، رئیس بخش ایران‌شناسی دانشگاه کپنهاگ که به زبان فارسی سخنرانی می‌کرد، گفت: اگر بنا باشد به سه دانمارکی که در جهان به شهرت بزرگی دست یافتند اشاره کنیم، نمی‌شود از نام بلیکسن صرف‌نظر کرد. اگرچه او ابتدا چندان مشهور نبود، اما وقتی فیلم «خارج از آفریقا»، به کارگردانی سیدنی پولاک، براساس کتاب او ساخته شد، به شهرت جهانی دست یافت. پترسون به خاستگاه خانوادگی بلیکسن اشاره کرد و افزود: وی در سال ۱۸۸۵ به دنیا آمد. پدرش از زمین‌داران دانمارک بود و خانواده‌اش ازدواج کرد و با هم به کنیا رفتند و در بورزوراز نویدید دانمارک بودند. تضاد بین خانواده پدری و مادری‌اش که همان تضاد بین بورژوازی و فنودالیسم است، در آثار وی بازتاب یافته. وقتی بلیکسن ۱۰ ساله بود، پدرش خودکشی کرد و بعد از مرگ پدر، او با مادر، خاله و خواهرهایش، در محیطی کاملا زنانه بزرگ شد. وی سعی داشت از این محیط فرار کند. سرانجام به پاریس و رم رفت و نقاشی‌کردن و نوشتن را تجربه کرد. در ۲۸ سالگی با اشرف‌ازاده‌ای سوئدی ازدواج کرد و با هم به کنیا رفتند و در آنجا به کشت قهوه مشغول شدند. زندگی در کنیا برای او بسیار سخت بود. مزرعه‌شان ورشکسته شد و رابطه زناشویی‌اش به طلاق انجامید. او پس از ۱۶ سال زندگی در آفریقا به زادگاهش برگشت و به نوشتن پرداخت. بلیکسن عاشق طبیعت آفریقا و زندگی سیاه‌پوستان شد. در نظر او سیاه‌پوستان در هماهنگی با خدا و طبیعت زندگی می‌کردند. رئیس بخش ایران‌شناسی دانشگاه کپنهاگ با اشاره به کتاب‌های بلیکسن تصریح کرد: وی کتاب‌هایش را به زبان انگلیسی

می‌نوشت، اما بعد همان داستان‌ها را به دانمارکی هم نوشت یا ترجمه کرد. پایان داستان‌های او در دو زبان با هم تفاوت‌هایی دارد. زبان دانمارکی‌اش قدیمی و شاعرانه است و من این زبان را به نوشته‌های انگلیسی‌اش ترجیح می‌دهم. ذهنیت اصلی او در نویسندگی علاوه بر بازتاب‌اندن رویدادهای قرن هجدهم اروپا، سخن‌گفتن از ایده آزادی، برادری و برابری است. او معتقد است که نظم اجتماعی قدیم در حال ازبین‌رفتن است و نظم نو در حال پدیدآمدن. وی زایش فردگرایی را می‌بیند و تاکید دارد: انسان‌ها جزایری نیستند که فقط در انتخاب خود مسئولیت داشته باشند و انسان صاحب‌اختیار خودش نیست و از روی گرایش و غرایز عمل می‌کند و همین گرایش‌ها و غریزه مسیر حرکت وی را معین می‌کند. ابوالفضل حری، روایت‌شناس، بلیکسن را شهروزاد قصه‌گوی دانمارک دانست و گفت بلیکسن در سال ۱۸۸۵ به دنیا آمد و در سال ۱۹۶۲ درگذشت. زندگی او را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد: کودکی و نوجوانی یا روزگار شهروزاد کودکی؛ جوانی یا روزگار شهزاد آفریقایی و میان‌سال‌ی و پیری یا روزگار شهروزاد دانمارکی. وی تا ۲۸ سالگی فقط سه داستان نوشت. در کودکی به‌عرض قصه قرار داشت و قصه‌نویس خوبی بود. پدرش با هانس آندرسن هم روابط دوستانه داشت. میل به قصه‌گفتن و قصه‌شنیدن از همان کودکی در او بوده است. در آفریقا با قصه‌های آن قاره آشنا شد. وقتی در میان‌سال‌ی و پس از جداشدن از همسرش به دانمارک بازگشت، به بردارش گفت: اکنون سه راه در پیش‌رو دارم: آشپزی کنم، پرستار دیوانه‌ها باشم یا بنویسم که نوشتن را انتخاب می‌کند. او و واپسین سال زندگی‌اش، کاندیدای دریافت جایزه نوبل ادبی شد، اما جایزه به او نرسید. حری یادآور شد: بلیکسن نه‌فقط قصه‌نیش خوبی بود که قصه‌گویی را نیز دوست داشت و به‌خوبی بلد بود. او در آفریقا برای دوستان آفریقایی‌اش قصه می‌گفت و بعدتر کوشید سراسر زندگی‌اش را در متنی شبیه به سرگذشت‌نامه‌ها بنویسد. او نویسنده داستان‌های کوتاه است و فقط یک رمان در کارنامه‌اش دارد که آن هم اثری است تمثیلی درباره فاشیسم. او شهزادی بود در سفر که قصه را با حکمت و حکایت پیوند داد.